

گرمابه باستانی ایرانی

نوشته کتابیون مزداپور

در نزد نیاکان ما و در فرهنگ ایرانیان باستان نیز پاکیزگی و نظافت، جزئی از دین بود و رفتارهای معطوف به آن، همانند بسیاری دیگر از طرحهای رفتاری اعضای جامعه گروندگان، توجیهی دینی داشت. چگونگی شستشوی اندامهای بدن، همچنین تطهیر اشیا و حتی اماکن و فضا از آلودگیهای واقعی یا نظری و «اساطیری»، با احکامی فقهی معین می شد که به ساختار رشته باورهای دینی و روابط آن مفاهیم باز می گشت. این گونه قواعد، که از یک سوی، ثابت و مبتنی بر اصولی پیشین و پذیرفته در جامعه و تابعی از تاریخ عقاید فرهنگی / دینی بود، در خود تضادی داشت، که نظایر آن کم نیست؛ و از سوی دیگر این گونه تضاد موجب آن است که در طی زمان و گستره جغرافیایی، دگرگونی و تغییرات تدریجی پیوسته در آنها روی دهد و بنا بر شرایط زمان و مکان، اندک اندک، راه‌حلهای تازه برای مسائل ناشی از این تضادها پدید آید. یکی از این موارد برخورد پنداشته‌های متضاد، در عقاید دیرین ایرانی در پیرامون نظافت و تطهیر بدن به چشم می خورد.

مشهور است که عناصر چهارگانه آب، آتش، باد و خاک در ایران باستان مقام

ارجمندی داشته است.^۱ به همین علت در پرستشگاههای باستانی ایرانی، همانند آنچه در معبد بیشابور آثاری از آن دیده می‌شود، چشمه یا جریان آب روانی وجود داشته است، که مراسم تقدیس آب را در کنار آن برگزار می‌کرده‌اند و با خواندن «یشتِ آب» و «نثارِ آبرور»^۲ هنگام نیایش خداوند، آب را نیز، چنان که آتش را، می‌ستوده‌اند. همچنین آلودن این عناصر چهارگانه، از آن جمله آب، گناه شمرده می‌شده است. در آثار بازمانده از آن روزگار و اوصافی که از آن مردم در تواریخ برجا مانده است، شواهد بسیار در این باره می‌توان یافت. برای مثال می‌توان در فصل سی و هفتم ارداویرافنامه، شرح معراج ارداویراف، قدیس افسانه‌ای زرتشتی، و دیدار او از بهشت و دوزخ، صحنه پادافراه گناهکارانی را دید که «پرهیز» یعنی رعایت قواعد طهارت و پاکداشتِ آب و آتش نکرده‌اند و «ریمنی»، یعنی پلیدی و نجاست بر آنها افکنده‌اند:

«(۱) دیدم روان مردمی چند و زنی چند که آنان را نگوَسار اندر دوزخ آویخته بودند. (۲) و تنشان را سراسر مارو کژدم و دیگر خرفستران (=جانوران موزی) همی جویدند <وگزیدند>. (۳) پرسیدم که این روان کدام مردمان اند. (۴) گوید سروش اشو^۳ وایزد آذر^۴ که این روان آن مردمان اند که به گیتی، آب و آتش را پرهیز نکردند و ریمنی به آب

۱. برای مثال ← یشت ها، گزارش ابراهیم پورداود، تهران: طهوری، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۹.
 ۲. «آبرور» فدیهای است برای آبها که شیر تقدیس شده و «یشته» است. نیز ر. ک به: خرده اوستا (جزوی از نامه مینوی اوستا) تفسیر و تالیف ابراهیم پورداود، از سلسله انتشارات زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایران لیک بمبئی از نفقه پوتن مارکار، ص ۱۲۶-۱۲۹.
 ۳. سروش اشو یا پرهیزگار و پارسا نام وصفت آن ایزد است که هدایت روان پرهیزگاران را به بهشت و حمایت از آنان را در نخستین روزهای درگذشت بر عهده دارد: ← مهردادبهار، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: طوس، ۱۳۶۲، ص ۴۲ و ۴۶-۴۷ و ۱۱۱، نیز ← یادداشت ۴.
 ۴. ایزد آذر و سروش، ارداویراف را به فرمان خداوند به هنگام زنده بودن وی به بهشت و دوزخ می‌برند و دوزخیان و عذابهای آنان را به وی نشان می‌دهند. بندهایی از ارداویرافنامه که به این باز دیده‌ها باز می‌گردد، همه دارای این شیوه بیان است. ← پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۰ و ۴۶ و نیز ۲۵۵-۲۸۳.



و آتش بردند و بعمد آتش را کشتند (= خاموش کردند).^۱

نیز می‌پنداشتند که بدن آدمی پیوسته می‌بایست تطهیر شود، زیرا پیوسته زاینده آلودگی و نجاست و ریمنی است: در طی حیات، همواره در معرض آلودگی و در کار آلاینده‌گی است و پس از مرگ نیز بدل به جسمی با بیشترین حد آلودگی و ریمنی می‌شود. از اشک چشم گرفته تا دندان‌کنده و ناخن و موی جدا شده از تن را ناپاک می‌دانستند و دو اصطلاح «هدر» و «نسا» را برای این چیزهای ناپاک به کار می‌بردند. بنا بر تعریف «هدر» به چیزهای ناپاکی که از بدن زنده جدا گردد،^۲ و احیاناً جامد نباشد،^۳ اطلاق می‌شد و «نسا» به چیزهای ناپاک و شاید جامدی که از بدن جدا می‌ماند و به شکل مرده درمی‌آید؛ جسد مرده و پاره‌های کنده شده از بدن را نیز «نسا» می‌خواندند. از این شمار است کثافت و ریمنی واقعی یا «اساطیری» که شبانه و هنگام خفتن، دست و روی و دهان مردم را می‌آلود و آنها را «شبین»^۴ و «آلوده از شب» می‌کند و به واسطه آن، هر بامداد پیش از سرزدن خورشید، می‌بایست دست و روی و دهان را از آن آلاینشست^۵ و این باور که با چشم «شبین» و ناشسته از شب نباید به خورشید نگریست، هنوز هم در نزد زرتشتیان سنت دوست برجای است.

این گونه اعتقاد به آلودگی بدن آدمی، بویژه در متن پنداشته‌هایی پیرامون ضرورت مطهر و پاک داشتن محیط طبیعی/انسانی زیست، جلوه می‌گیرد که در آن باید گیتی پاکیزه بماند و آدمی هنگام پرداختن به تکالیف و وظایف خود در آن پیوسته پاکیزه

1. *Arda Viraf Nameh (The original Pahlavi Text)*, ed. jamasp-Asa, K. D. Bombay (Printed at the Education Society Steam press, 1902), p.40.

واژه های درون قلاب در ترجمه بر متن افزوده شده است.

۲. شایست ناشایست، آوانویسی و ترجمه کتابون مزداپور، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۹۲.

۳. ارداویرافنامه، ص ۴۰، یادداشت شماره «۱».

۴. *šabīg*، شایست ناشایست، ص ۹۲.

۵. «اندرز کودکان»، آوانویسی و ترجمه کتابون مزداپور، چیستا، سال سوم، شماره ۱-۳ (فروردین - خرداد ۱۳۶۶).



و ظاهر باشد. این میزان طهارت، در وقت حضور در مراسم دینی و برگزاری آیینهای مذهبی، به مدارجی برتر می‌رسید و ضرور بود که تن آدمی شایسته و درخور برای در آمدن به فضایی باشد که بخشی از عالم غیب و «مینو» در آن تجلی می‌یافت و آرزو و تلاش می‌شد که «میتوان» در آن «میهمان» و حاضر باشد. اما دشواری در آن است که در تطهیر بدن آدمی یا هر جسم دیگر «آب پاک‌کننده» آلوده می‌شود و زمین یا آبی که آب آلوده و ناپاک بر آن می‌ریزد نیز خود ناپاک و آلوده خواهد گشت. به بیان دیگر، هر بار که ضرورت شستن جسم ناپاک و تطهیر آن پیش می‌آید، ناگزیر آلودن آب و زمین و چیزهای دیگر نیز خود بخود واقع خواهد شد. در نتیجه، با این مسئله روبرو می‌شویم که چگونه به عمل واجب تطهیر پردازیم، بی آنکه آلودگی را به اجسام دیگر «ببریم» و منتقل کنیم و یا به عبارت دقیقتر، این انتقال آلودگی و ریمنی را به حداقل و کمترین میزان برسانیم.

در این راستا، احکامی پدید آمده بود و در اجرای آنها تلاش سخت می‌شد: هم می‌بایست برای رفع چنین مشکلات و مسائل نظری و یافتن راه‌حلهای مناسب به جستجو پردازند، و هم خود در رعایت آن اصول و احکام بکوشند و ابزاری را به کار گیرند که گروندگان در راه اجرای این احکام و به کار بستن آنها کوشا و ساعی گردند. چنین شد که بر پیکره اصول ساده و ثابت دین گاهانی زرتشت، پیرایه‌های بسیاری را افزودند و جهانی از احکام و فروع دینی برآراستند که فقه تنومند و بارور و نندیدادی، با همه عیبه‌ها و حسنهای خود، در این راستا پدیدار گشت. بدین ترتیب، در آیین زرتشتی، مفاهیم و نندیدادی پدید آمد و یا گنجانده شد، که بر اساس آنها، بیگمان پرهیز از همه گونه آلودگی ارزش و بایستگی داشت و شیوه‌های تطهیر همه اجسام، از جمله پیکر مردم پارسا و «اشو» مورد گفتگو و بحث و جدال حوزه‌های فقهی و رای‌مندان و صاحب‌نظران و آموزگاران دین و «دستوران چاشیدار» بود و سرپیچی از احکام دینی و انحراف از رفتار بهنجار و پسندیده در این باره، گناهی بود سزاوار پادافره و مجازات.



در فصل پنجاه و هشتم ارداویرافنامه می خوانیم:

«پس دیدم (۱) روان مردی را که کِشان به دوزخ هدایت می کنند
>ومی برند < و همی زنند. (۲) پرسیدم که این تن چه گناه کرد. (۳) گوید
سروش اشو و ایزد آذر که این روان آن مرد دروند (=گناهکار) >است <
که به گیتی، سرو روی خویش و دست «شبین» و دیگر ریمنی اندام خویش
را در آب ایستاده (=راکد) بزرگ و چشمه و >آب < روان بسیار شست و
«خرداد امشاسپندر آزرده»^۱

در این گناه، پنداشته «آزردن خرداد امشاسپند» به واسطه آلودن آب، تصویری است
متعلق به رشته باورهای ایرانیان آن روزگار و جز با شناختن آن مفاهیم و پیوند آنها با
یکدیگر، نمی توان به درک آن رسید: خرداد امشاسپند، ملک موکل آبهای جهان است
و به موجب حرمت آن ملک مقرب، ضرورت دارد که آبها نیز مورد حرمت و «پرهیز»
باشند و از هرگونه آلايش برکنار بمانند^۲ در برابر این گونه پنداشته های مختص یک دین
ویژه و یک فرهنگ ویژه؛ حقایقی بهداشتی و پزشکی در میان است که واقعیات و
کشفیات دانش نوین، آن را تأیید می کند و در همه زمانها و مکانها قابل اطلاق است:
هیچ گاه مانند روزگار ما صحت و دقت این حکم تأیید نشده است که شستن دست و
روی در آب روان و آب ایستاده بزرگ و چشمه آب خطرناک است، و با این کار بد، به
سهولت امکان دارد عوامل زاینده مرض از جایی بجایی منتقل گردد و بیماریهای
همگانی سختی گسترش یابد — که بویژه در آن ایام، به واسطه ندانستن و نداشتن راه
درمان، سهمگین بود. بیگمان شواهد عینی که گاهی این حکم را تصدیق می نمود و اثبات
می کرد، در آن روزگاران کهن می توانست به مثابه تأیید و گواهی آسمانی تلقی شود و
قدرت و عزت چنین احکامی را به اثبات رساند و ثبوت بخشد.
پنداشته های فرهنگی / دینی بر اثر کارکرد و ارتباط متقابل این دو رده از عناصر

سازنده خود، طرحهای معین رفتار اجتماعی پدید می‌آورند که با داشتن ابعاد اساطیری/آیینی ناظر بر چگونگی اعمال بهنجار اعضای گروه گروندگان اند. این طرحهای اجتماعی رفتار، پیوسته آدمی را در کردارها و اعمال روزمره خود راهبری و هدایت می‌نمایند. در فقه زرتشتی دوران ساسانیان، رشته احکامی که بدین ترتیب فراهم آمده بود انسجام و شکل مشخصی به خود گرفته و قواعدی را در رفتار پدید آورده بود که سرپچی از آنها را مستوجب مجازات و کیفر اخروی می‌پنداشتند، و شکستن آن هنجارهای فرهنگی/دینی را گناه می‌شمردند. در فصل چهل و یکم ارداویرافنامه صحنه پادافراهی را می‌بینیم که در نظر نخستین، دور از ذهن و شگفت می‌نماید:

«(۱) دیدم روان مردی را که گه و ریمنی <به> خوردن دهند و دیوان باسنگ و کُمدین^۱ <اورا> همی‌زنند. (۲) پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان چنین پادافراه گران بَرَد <و کیفر بیند>. (۳) گوید سروش اشو و ایزد آذر که این روان آن مردم دروند <و گناهکار است> که به گرمابه بسیار شدند. (۴) و هدر و نسا به آب و آتش و زمین بردند و اشو <و پارسا> اندر شدند و دروند <و گناهکار> بیرون آمدند.^۲

گناه بودن رفتن به گرمابه، ظاهراً خلاف آن است که می‌دانیم شستشوی روزانه سروتن را برای هر کس که پاک باشد، توصیه کرده‌اند و نیز شیوه‌های دقیق و پُر تفصیل غسلهای تطهیر به کتابت درآمده و به یادگار مانده است. پس این گناه به شکل گرمابه و طرز استحمام باز می‌گردد. اطلاع دیگر در باره چگونگی سروتن شستن در بند هفدهم از نخستین بخش کارنامه اردشیر بابکان دیده می‌شود. در آنجا هنگامی که بابک، ساسان را در جامه شبانان می‌یابد، ابتدا او را روانه شستشوی خویش می‌کند: «پاپک شاد

۱. واژه 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀 بهلولی را، با ابدال $ā$ به $ā$ و m به n ، احتمالاً «باید همان واژه کُمدین» دانست که در فرهنگ فارسی به معنای «کدنگ» و «چوب گازران» است.
۲. ارداویرافنامه، ص ۴۲.



بود (= شد) و فرمود که تن به آبزَن کن! ^۱ سپس به او لباس فاخر می پوشاند. واژه «آبزَن» در فرهنگ فارسی به معنای «حوض کوچک، حوضچه یا ظرفی که در آن استحمام کنند» و معادل «آبشنگ»، «آبسنگ»، «آبسنج» است. آیا «آبزَن» و گرما به ارداویرافنامه مشابه بایکدیگر و از نظرگاه شرعی نادرست بوده اند؟

آگاهی بیشتر در باره چگونگی ابعاد گناه زَبَر نوشته - که امروزه باگذشتن قریب یک هزاره و نیم از آن زمان، در ابهام فرورفته است و برما چندان روشن نیست - در کتاب پهلوی موسوم به روایت امید اشاوهیشتان، در پرشس نوزدهم ^۲ می آید:

پرشس:

«(۱) گرما به اکدینان < و غیر زرتشتیان > که رفتن ^۳ < و جریان > آب آن ^۴ به آبی < دیگر > روان < و ممکن / > بود، ^۵ اگر مرد بهدین بدان اندر شود، پس < آبا > چیزی بر او بگردد < و تغییر یابد و فساد پذیرد > یانه؟ (۲) اگر < آب > به زمین گشاده < و روباز > شود < و برود > که خورشید بر < آن > تابد، چگونه باشد. (۳) و اگر نشاید < و جایز نباشد > هرگاه مردی بیمار باشد و پزشک همی گوید که به «گرما به شو»، شاید < و جایز باشد > که به گرما به شود یانه. (۴) اگر نشاید < و جایز نباشد > هرگاه < نمدا > باز بدو < و برای او > ببرند و زیر پای < خود > بیفکنند تا

۱. کارنامه اردشیر بابکان، بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران (ش ۱۴۹۹)، ۱۳۵۴، ص ۹.

2. *Rivāyat-i Hēmt-i Asāvahistān*, vol. 1. (pahlavi Text), ed. Behrangore T. Anklesaria, Bombay (K. R. Cama Oriental Institute Publication), 1962, pp. 77-79.

۳. متن: šawišn ، قرائت شد؛ احتمال دیگر: šolyisn به معنای «شویش، شوی و شستشو».

۴. متن: u-š ، قرائت شد؛ احتمال دیگر az-iš

۵. قرائت جمله و معنای آن مورد تردید است.

۶. متن: $\text{anwed}=\text{nwpyt}$ ، این قرائت منطبق با تلفظ واژه «نمد» در زبان دری

زرتشتی (یزدی و کرمانی: mned , nved) است؛ احتمال دیگر قرائت: rabēld ud (= و رود، و برود).



او را <چونان> گیان بر پیرامون <خود> پوشد^۱ <و> آب به تن
 نهد و <نریزد>، شاید <و جایز باشد> یا نه؟
 پاسخ:

(۵) گرما به اكدینان، هرگونه کنند <و بسازند> و آب <آن> به هر کجا
 رود، به هدرمند <و آلوده با هدر و کثافت> بودن بیگمان <و مورد
 یقین> است و به نسا پاشی <و پاشیدن نسا و نجاست> گمانمند <و
 مورد شک و مشکوک است>. چه ایشان را پرهیز هدر و نسا از آب و
 آتش در کیش نیست (۶) <و> بهدینان را به گرما به اكدینان شدن <و>
 پیکر <خود> در آن شستن، دستوری <و اجازه> نه <باشد> (۷)
 <و> کسانی^۲ که کنند و نیز اگر <رفتن به آن> به علت بیماری باشد (۴)،^۳
 پس تن او را باید ریمن <و ناپاک> دارند <و شمارند> و به پیشه
 <و غسل برشوم> باید شستشو کنند.

(۸) بهدینان را هنگامی که گرما به چیزی است ناگزیر <که آنان را> به
 کار باید <و ضروری است>، برای خود همانا باید ویرایند <و ترتیب
 دهند و بسازند>. چه، گرما به چیزی است که نه این <سان باید کرد که>
 اكدینان به دیدن <و پدید> آورند و ایشان (= بهدینان) را <گرما به> از
 شیوه عمل پیشینیان باید فراز کرد <و ساخت>.

(۹) انسدر هنگام شهریاری <بهدینان>، به نزدیکی آتشگاهها و
 گاهنبارخانه‌ها، گرما به ویراسته <و تعبیه> بوده است. (۱۰) در دین بهی

۱. متن: $\text{wiyān abar war pošēd}$ «گیان» به معنای «چادر و خیمه» در فرهنگ فارسی هست و واژه پهلوی بی
 تصحیح هم می‌تواند با شکل جدیدتر خود در فارسی دری قرأنت شود. احتمال دیگر آن است
 که افزایه تلفظی برای wiyān abar pošēd و جمله چنین باشد wiyān abar pošēd .
 ۲. شاید... دستوری نباشد که کنند و نیز... ۳. متن: wiyān abar pošēd احتمالاً برای.



سنت‌های گذشتگان در برابر گروه حاکم و اکثریت غالب و مقتدر صادر می‌کرده‌اند و احکام، با همه نافذ و نیرومند بودن در نزد دارندگان کیش کهن، پیداست که در کل جامعه متبوع و راسخ نیست و رو به سوی گذشته دارد.

این احکام به موازات تحدید و کوچک شدن حیطه نفوذ خود، در زمان صدور نیز به نهادها و بنیادهایی باز می‌گردد که هر چه بیشتر رو به کوچکتر شدن و دامن بر چیدن دارند: همچنان که شکل و ترکیب کلی و کامل و روشن گرمابه‌های بهدینان و اکدینان دقیقاً بر ما معین نیست و هیئت مشروع باستانی رو به فراموشی می‌رفته است، نمی‌دانیم تفاوت «آتشگاهها» در آن روزگاران با «در مهر» و آتشکده‌های امروزی تا چه میزان است - و نیز، در باره گاهنبارخانه که جایگاه برگزاری گاهنبار،^۱ یعنی جشنهای ششگانه سالیانه بوده و اینک آخرین آنها در شهرهای یزد و کرمان نیمه متروک مانده است، آگاهی روشنی نداریم. به بیان دیگر، بروشنی تمام، شیوه کلی و عام زندگانی جامعه گروندگان و منزلت آن در برابر قدرت حاکم، شرط و اصل نخستین در چگونگی پیدایش و اجرای احکام دینی مزبور بوده، و بیگمان فتوادهنده هنگام نظر دادن به ناچار می‌باید منظور می‌داشته است که آیا دستور و حکم او با پشتیبانی حکومت کشوری، دارای ضمانت اجرایی است و یا در حالت و وضع تدافعی صادر می‌گردد. همچنین برای فهم این دستور پزشکی که حضور در گرمابه چگونه موجب بهبود بیماری می‌شود، امروزه باید به جستجو و بحث بیشتری پرداخت، زیرا اینک مگر در باره استحمام در آب معدنی، چنین سفارشی چندان شهرت عام ندارد.

اما در برابر این گونه عوامل، که به محیط بیرون از شبکه روابط متقابل مفاهیم دینی تعلق دارند، در محیط درونی و روابط داخلی پنداشته‌های فقهی نیز عواملی تعیینگر، به

۱. لطفاً نگاه کنید به: ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستنسن، ترجمه رشید یاسمی، تهران، (دنیای کتاب)، ۱۳۷۰، ۴۰۰؛ همچنین: سلطنت قباد و ظهور مزدک، از همو، ترجمه احمد بیرشک، تهران (طهوری)، ۱۳۷۴، ص ۱۷.



مثابه واحدهای ساختاری آن رشته عقاید و باورهای اجتماعی، نقشمند و کنشگر و دارای کارکرد ویژه‌اند. از آن جمله است: پنداشته هدر و نسا و ضرورت شرعی دور داشتن آنها از آب و زمین، گناه بودن آلودن آب و زمین و آتش، ناپاک گشتن آب و زمین بر اثر آمدن و جریان یافتن آب نسامند بر آنها، واجب بودن تطهیر بدن آلوده به نسا با آب پاک و نامناسب بودن آب ناپاک برای پاک شدن بدن، روشهای ویژه شستشوی بدن و غسل، و نیز این حکم اصلی و نخستین که تابش آفتاب شیوه و راه نهایی برای زدایش ناپاکی هدر و نسا است؛ در «ژرف ساخت»^۱ قطعه‌های پهلوی، که ترجمه آنها در بالا آورده شد، وجود دارد.

می‌توان پذیرفت که در گرما به‌های «اکدینان» آنها به هم راه داشته‌اند و احتمالاً «آبز» هایی بوده‌اند متصل به یکدیگر و پیوسته با جریان مداوم آب نسامند آلوده می‌شده‌اند و با آب آلوده شستشوی پاکیزه بدن جایز نبوده است. نیز، آب نسامند و تراوش آلاشهای بدن، خاک را می‌آلوده است و راه حلی پرسنده - که آب ناپاک گرما به و «فاضلاب» آن هرگاه به زمین گشاده و روباز و «خورشید نگرش» برود و زمین را کمتر بیالاید و در معرض تابش آفتاب، ناپاکی آن زدوده گردد، آیا از شدت آلودگی و گناه خواهد کاست - باز به نظر فتوادهنده درست و کامل نبوده است. حقیقت آن است که در این مسئله، گناهی طبیعی^۲ منظور می‌گردد که در آن، محض آلودن آب و زمین گناه به شمار می‌آید و به اصطلاح «گناه اندر آب و اندر آتش»، یعنی «نسبت به» آب و آتش مطرح است.

احتمالاً «آبز» در کارنامه اردشیر بابکان، که شاهنامه آن را به «گرما به» برگردانیده است،^۳ با شکل عادی و عرفی و کاربرد نامقدس و معمولی خود، با داشتن شباهت بیشتر

1. deep-structure.

2. natural sin .

۳. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، جلد اول، تحت نظر ی. ا. برتلس، مسکو (آکادمی علوم اتحاد شوروی «سابق»)، ۱۹۶۶، ص ۷۰.

به گرمابه‌های خزینه و عمومی دوران جدید، چندان مورد تأیید فقهی نبوده است. وصفی بیشتر از این گونه حمام، که با شرح فرهنگ فارسی از آن هماهنگ است، در حمام خون ضحاک در شاهنامه می‌آید. در آنجا واژه «آبدن» را می‌بینیم که شاید صورتی دیگر از واژه «آبدان» باشد و بهرکم، یکی از نسخه‌های دستنویس شاهنامه آن را به صورت «آب زن» هم ضبط کرده است:

دلش ز آن زده فال پُر آتش است همه زندگانی بر او ناخوش است
همی خون دام و دد و مرد وزن بسر یسزد کند در یکی آبدن
مگر کو سر و تن بشوید به خون شود فال اخترشناسان نگون^۱

در گرمابه‌های بهدینان، بر طبق آن اصول فقهی که اینک در کتابهای پهلوی ضبط است، فضای آزاد و سرگشاده و وسیع تابش آفتاب را بر زمین نسامند و همچنین تن شستوشونده میسر می‌کرده است و می‌توان استنباط کرد که سرپوشیدگی آن را ناروا می‌شمرده‌اند. نیز، آب پاک، بنا بر شرایط و تعریف ویژه دینی - مثلاً نبودن هدر و نسا در آن، در سه گام سه پای از بالا و زیر و زیر آب^۲ می‌بایست تنها یک بار مورد استفاده قرار گیرد و بیگمان گرمابه‌ای همانند «حمام خزینه» منبع گناه نسا پراکنی و نسا بردن بر تن خویش به شمار می‌آمده است. هم، آب را بهتر می‌دانسته‌اند که در پرتو آفتاب گرم کنند تا بر آتش؛ و بی هیچ تردید، نمی‌بایست آتش گرم‌کننده آب با نسا آلوده شود. طرحی که برای شستشوی بدن در غسل برشونوم و «پیشه و سامان»^۳ به شرح آمده است، احتمالاً نمایی از گرمابه اوستایی کهن را تصویر می‌کند: آبهای آلوده باید در «مغ»^۴ یا چاله‌هایی روباز می‌رفته است تا زمین را به کمترین میزان بیالاید و در معرض تابش آفتاب باشد و

۱. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، جلد هفتم، به اهتمام م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو (آکادمی علوم اتحاد شوروی)، ۱۹۶۸، ص ۱۱۹، بیت ۱۱۳.
۲. شایست ناشایست، فصل دوم، بند ۷۷، ص ۵۴-۵۵.
۳. همان کتاب، ص ۵۲-۵۴.
۴. همان، ص ۵۴.



شاید در درازای زمانی معین - احتمالاً یک سال^۱ - پاک و «طاهر» گردد. هنگام شستشوی بدن، به احتمال زیاد، سنگی در زیر پای قرار می‌گرفته است و آب را از بلندی بر بدن می‌ریخته‌اند. شیوه ریختن آب شاید همانند غسلهای امروزی بوده است که در آن، ترشح و تراوش آب - و به اصطلاح زبان یزدی «پشفته»^۲ - نباید بر تن شستشوگر بریزد.

طرحی از این شیوه غسل و شستشوی بدن تا چندی پیش در یزد معمول بود: شستشوی بدن - یا به اصطلاح «آب بر کردن» - بهتر بود در تابستان در فضایی باز، مانند «پیش‌باغچه» و حیاط و مکانی سرگشاده و روبه آفتاب و در زمستان در طویله و جایگاه گوسفندان انجام گیرد و نیز، پشت بام جای مناسبی برای آن به شمار می‌رفت. همچنین پا نهادن شخص ناپاک بر زمین گلین و خشت خام و پخته گناه بود و به همین منظور در راه پله‌های آجری، یک ردیف سنگ بر پله‌ها کار گذاشته بودند که از سطح زمین تا پشت بام ادامه داشت و برای غسل کردن از روی آن می‌گذشتند و گاه نیز بر پله‌ها سنگ می‌چیدند و روی آن می‌رفتند تا بر بام خانه برسند و سروتن بشویند. حمامهای سرپوشیده جدید گرچه مورد استفاده قرار گرفت، اما قریب چهل سال پیش، مثلاً در رحمت آباد حومه شهر یزد، پس از شستشو با شیر آب گرم در حمام دوشی‌ده، در اطاق وسیع رختکن، یکبار دیگر تن را با آب می‌شستند. شادروان بانوی اسفندیار پاریسی، که اینک نزدیک به هفتاد سال از تولد او می‌گذرد و در رعایت اصول و فروع دینی بسیار مقید بود، با اکراه تمام به حمام سرپوشیده و کم نور و کوچک خانه می‌رفت و هرگز بی شستشوی بدن و پای خود در اطاق رختکن، جامه نمی‌پوشید و در توجیه این کار می‌گفت: «در حمام، چرک و کثافت ریخته می‌شود، ناپاک است؛ هر کس به آنجا

۱. یک سال زمانی است که در طی آن نما اگر در معرض آفتاب باشد تطهیر می‌شود؛ این نکته مثلاً در شایست ناشایست، فصل دوم، بندهای ۱۵ و ۱۶ و ۲۲ و ۱۰۹ می‌آید.

۲. «پشفته» در زبان دری زرتشتی و لهجه فارسی یزدی برای «چکیدن و چکه‌های آب ناپاک و آلاینده» به کار می‌رود و احتمالاً با paššixt و Paššing پهلوی خویشاوند است، با ابدال x میان آوایی و f.

برود باید تن خود را بشوید و آب برکنند!

امروزه تغییر شرایط زندگانی و پدید آمدن گرمابه‌های بهداشتی تر و پاکتر، بیگمان در عمل، بر رعایت اصول کهن و باورهای پیرامون آنها غلبه کرده است و نیز پنداشته‌هایی که مبنای پیدایش آن احکام کهن بوده‌اند، اغلب به فراموشی افتاده‌اند. اما پنداره‌هایی بازمانده از آنها، به شکل «بی‌آزار» و منفرد و تنها برجای است: هنوز اشیایی که در حمام خانه‌ها قرار گیرند، در خانواده‌های سنتی زرتشتی هرگز به آشپزخانه‌ها برده نمی‌شوند و نپاکتر از آن به شمار می‌آیند که بتوان آنها را در آشپزخانه نهاد؛ ظروف تهیه و پخت و مصرف خوراک را هرگز در حمام نمی‌گذارند و قطعاً نمی‌شود در طشت لباسشویی یا ظروف حمل لباسهای شسته، ظرفهای غذا و لوازم خوراک خوری را قرارداد و شست یا حمل کرد. این گونه تباین و جدایی، که البته دلایل پزشکی و بهداشتی بسیار برای آن می‌توان بر شمرد، و پیشرفت دانش پزشکی و شناخت انواع میکربها و فارچه‌های ذره بینی وانگله‌ها درستی آن را گواهی می‌کند، بواقع تکیه گاه اصلی و نهایی خود را در پنداره‌هایی می‌یابد که به مثابه نخستینه‌هایی فرهنگی، زیرساخت پنداشته‌های گروندگان را در باره «پاک و ناپاک» می‌سازد و پدید می‌آورد و با سرسختی بر نخستین آموزشهای پیگیر و دائمی فرد در خانه و گروه استوار است و بزودی، با گذشت نخستین سالهای عمر، به صورت جزئی اساسی و بنیادین در وجود فرد در می‌آید و در ماورای منطق و فراسوی هر گونه استدلال و دانش خود آگاه، جای عمیق و وسیع خود را می‌گشاید و در ناخود آگاهترین لحظات، آزادانه بر هر حکم منطقی پیشی می‌گیرد و سبقت می‌جوید.

به بیان دیگر، احکام کهنسالی را می‌توان یافت که فرضاً فرد عادی زرتشتی با جمله «دلم نمی‌رود»، یعنی «اکراه دارم و نمی‌توانم تحملش کنم» به رعایت آنها می‌پردازد؛ ولی با پیگیری در تاریخ تطور مفاهیم اجتماعی، شالوده آنها در اصول کهن و فراموش شده‌ای یافت می‌شود که دیرگاهی است دیگر در کتابها نیز مشکل که اثری از آنها بر



جای مانده باشد و شاید در روزگار نخستین نیز تعداد اندکی از مردمان به آن، گروش و باور داشته‌اند؛ این پنداشته و نندیدادی و فقهی قدیمی که «خشک با خشک نمی‌آمیزد»، اما رطوبت و نم آب موجب سرایت ناپاکی و ریمنی است، و همچنین ضرورت «پرهیز نسا» در شکل‌های گوناگون و پرتنوع آن، و بویژه تأثیر سالم آفتاب و آزادی فضا و گذشت زمان در کاهش آلودگی‌ها و زدایش ریمنی و ناپاکی، همچنانکه بدرستی می‌تواند آب‌های آلوده و زمین‌های ناپاک را با گذشت سالیان و در پرتو خورشید تطهیر نماید، نیز حضور خود را در فرهنگ حقیقی جامعه زرتشتی، به‌رکم در نزد گروندگان سنتی آن، نگاه داشته است و یادگار حقیقی و پابرجا و سرسخت آن حرمت و ابرام شگفت است بر پاک داشتن آب و آتش و زمین و هوا، که در فرهنگ ما از دیرباز شناخته و دارای ارزش و جایگاه برتر است.

بیگمان پدید آوردن احکام فقهی پُرتفصیلی که بدین گونه همه جوانب و ابعاد و اجزای زندگانی فرد و جامعه را در برگیرد و ببوشاند، مستلزم تلاشی پیگیر و سخت مبرم و همه‌گیر، در طی نسل‌ها بوده است و بنیاد و شالوده مفاهیم فقهی مستحکمی را ساخته است که آثار آنها را با شکل‌های گوناگون می‌توان باز یافت. در این راه، بسا مفاهیم و احکامی که برای رفع تضاد و برخورد اصول و پنداشته‌های مختلف با یکدیگر پدید آمده بود و اینک خود آن اصول و پنداشته‌ها، و در نتیجه برخورد و تضاد آنها با یکدیگر از یادها رفته و به فراموشی سپرده شده‌اند، اما آن راه حل‌ها و مفاهیم و احکامی که به دنبال آنها خلق گشته‌اند، همچنان در خاطره و ضمیر جمعی و فرهنگی مردم بازمانده‌اند. در این راستا، در فرهنگ ما «زیرساخت» و تصوراتی پنهان و ناگفته برجای است که همگان در آن موافقت دارند و بدان عمل می‌کنند، مثل شستشوی دست و روی و دهان در بامداد و پس از خواب؛ و گاهی نیز در ضرب المثلی، وجهی از آن دستورهای کهنسال به زبان می‌آید، و مثلاً زرتشتیان قدیمی می‌گویند: «مگر به پای آتش بزرگ باید بروی که با عجله آب برمی‌کنی و سروتن می‌شویی و از خانه بیرون می‌دوی!؟»



پښتونستان د علوم او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انسانی